

مقایسه فقهی قاعده امر به معروف و نهی از منکر و قاعده اختلال نظام از تطابق تا تزاحم

دریافت: ۱۴۰۴/۱/۱۵ تأیید: ۱۴۰۴/۶/۲۲ مهدی شاکری*
و امیرحسین زارعی** و سیدجواد پنجتنیان***

چکیده

دو اصل امر به معروف و اصل وجوب حفظ نظام از اصول فقهی پرکاربرد در منابع شیعی پیش‌برنده مجموعه احکام در مسائل جدید هستند. در میان منظومه فقهی شیعه هر قاعده جایگاه متمایزی دارد، اما به دلیل پویایی شرایط زمانی، قواعد فقهی، گاهی در نسبت تزاحم و گاهی در مقام هم‌پوشانی و تطابق در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند، این دو قاعده نیز از این جریان مستثنا نبوده بنابراین، درک نسبت این دو اصل، رهنمود اندیشمندان به نسبت اندیشه سیاسی شیعه است.

امر به معروف از اصول فقهی است که با ادله قرآن، روایات، اجماع و عقل ثابت شده است. در این اصل، چهار شرط ملاحظه شده است: علم مکلف به معروف و منکر، احتمال تأثیر، اصرار عاصی و نفی ضرر و مفسده. در مقابل، اختلال نظام از قواعدی عقلی است که استنادات فتوایی و مؤیدات روایی کم‌تری نسبت به امر به معروف دارد. به طور کلی این دو اصل، دو رویکرد نسبت به یکدیگر دارند: مقام تطابق که هم‌پوشانی و هماهنگی این دو اصل را نمایان می‌کند و مقام تزاحم که در مرحله امتثال امر، مکلف را ناچار به دوران بین محذورین می‌کند و مکلف با ارزیابی مقام، ناچار به تقدیم یکی از اصول بر دیگری می‌شود.

واژگان کلیدی

امر به معروف، نهی از منکر، اختلال نظام، وجوب حفظ نظام، قاعده اختلال نظام

* دانش‌آموخته حوزه علمیه خراسان: Shakeri2002mahdi@zohomail.com

** دانش‌آموخته حوزه علمیه خراسان: amirhosein20.20.51@gmail.com

*** دانش‌آموخته سطح ۴ و استاد سطح عالی حوزه علمیه خراسان: www.jp114@ymail.com

مقدمه

منابع فقهی شیعه محتوی اصول و قواعد متعددی است که در جای جای آثار فقهی نمایان است، هر کدام از این قواعد با کاربردهای مختلف، در عملیات استنباط احکام برای اندیشمندان شیعه نقش آفرینی بسزایی می‌کنند، از جمله این قواعد دو قاعده امر به معروف و نهی از منکر و قاعده حرمت اختلال نظام یا به تعبیری، وجوب حفظ نظام است؛ رد پای هر کدام از این دو قاعده را می‌توان از متون نخستین شیعه که روایات ائمه عصمت و طهارت علیهم‌السلام است تا عصر فقه جواهری معاصر مشاهده کرد، اما فهم و درک نسبت این دو قاعده با یکدیگر از فرایندهای مورد توجه و تأمل است، در نگاه نخست ظاهر این دو قاعده نشان می‌دهد هیچ‌گونه تطابق و هم‌خوانی با یکدیگر ندارند؛ زیرا امر به معروف در اندیشه‌ای سطحی توأمان با کشمکش و برخورد است؛ در حالی که ایجاد اختلال و گسست در اجتماع طبق قاعده حرمت اختلال نظام از اموری نیست که شارع مقدس راضی به تحقق آن باشد. پاسخ به این گزاره متوقف بر فهم و درک صحیح از جایگاه هر قاعده، بررسی ادله و موارد استعمال آن می‌باشد.

با مطالعه تحقیقات پیشین می‌توان دریافت بررسی نسبت این دو اصل کم‌تر مورد توجه و تتبع اندیشمندان قرار گرفته؛ به طوری که تقریباً نمی‌توان مقاله‌ای یافت که مستقلاً به بررسی نسبت این دو قاعده پردازد. لذا در این گفتار، سعی شده مفهوم و ادله هر کدام از این دو اصل بررسی شود، سپس این دو قاعده بر یکدیگر عرضه شوند تا رهیافتی روشن برای اندیشمندان ارائه دهد.

قاعده منع اختلال نظام (وجوب حفظ نظام)

نخستین گام در راستای فرایند تطبیق دو قاعده فقهی با یکدیگر، شناخت صحیح هر قاعده، شرایط و ادله آن است. از این رو، در ادامه به بررسی لغوی پیشینه و ادله قاعده حفظ نظام می‌پردازیم.

مفهوم‌شناسی

نظم به معنای تألیف و جمع‌آوری مروارید در رشته است، هر چیزی که نزدیک و قرین به شیء دیگری شود یا ضمیمه به بعضی از آن شود. واژه نظام به معنای آن نحی است که مروارید با آن هماهنگی و نظم داده می‌شود. در معنای دیگری گفته شده گردن‌بندی از نگین و مهره است و نخ آن، ریسمان آن است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۵۷۸). هنگامی که گفته شود برای کارش نظام نیست؛ بدین معنا که برای کارش هدایت و ارتباطی نیست (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۸، ص ۱۶۶). لذا می‌توان نظام را در لغت به معنای هماهنگی یک مجموعه با اجزای دیگر آن نام برد.

اخلال در لغت از ریشه خلل، به معنای شکاف بین دو چیز، تغییر و اضطراب شیء است (فیومی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۹۶). حفظ نیز به معنای مراعات شیء، نقیض فراموشی به معنای کم‌بودن غفلت است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۱۹۸ و ابن فارس، ۱۳۹۹ق، ج ۲، ص ۸۷). حفظ مال نیز به معنای جلوگیری از گم‌شدن و تلف‌شدن آن است (فیومی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۷۷). با این بیان می‌توان گفت حفظ نظام به معنای مراعات و محافظت از هماهنگی یک مجموعه و اختلال نظام به معنای تغییر و ازبین‌رفتن هماهنگی آن است.

پیشینه و مصادیق فقهی

با نگاهی به گنجینه فقهی شیعه، باید گفت متأسفانه در کتب متقدمین شیعه به طور مستقل به این اصل مهم پرداخته نشده است، اما می‌توان آثار این قاعده و مواردی که ایشان به این اصل استناد کرده‌اند را در جای جای تاریخچه فقه یافت. در کلام اندیشمندان شیعه این اصل در هر دو ساحت فردی و اجتماعی استعمال شده است؛ هر چند که اغلب موارد استعمال این اصل ناظر به ساحت اجتماعی آن می‌باشد. برخی از مواردی که به حیطه فردی اجرای این اصل استناد شده است، با چشم‌پوشی از احتمال مناقشه از این قبیل است، شارع به نسبت همه مکلفین راضی به عمل بنا بر احتیاط نیست؛ زیرا اگر بنا باشد مکلف در تکالیفش دائماً احتیاط جاری کند، سبب سختی،

حرج و اخلال نظام شخصی در زندگی او خواهد شد (خویی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۷۵ و حسینی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۱۱۷). هم‌چنین شیخ انصاری می‌فرماید عقل در حرمت عمل به امری که موجب اختلال نظام مکلف می‌شود مستقلاً حکم می‌دهد (انصاری، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۴۰۷).

در آن سوی، ناظر به ساحت اجتماعی، سید مرتضی از اولین فقیهانی است که به این اصل اشاره کرده است. او می‌فرماید، اگر مردم حاکم و رئیس نداشته باشند، در زشتی‌ها و قبایح می‌افتند و احوالات‌شان فاسد می‌شود و نظام‌شان مختل می‌شود، امر در این مسأله واضح‌تر از آن است که نیاز به دلیل داشته باشد (علم الهدی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۲۹۴). علامه حلی نیز دلیل واجب‌نبودن اجتهاد برای عوام مردم را اختلال نظام جهان و سختی آن را برای مردم می‌داند (حلی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۴۷). پس از او فخر المحققین بیان می‌دارد جامعه محل تنازع است و وجود شریعت و حدود برای جلوگیری از فساد نظام نوع عالم ضروری است (حلی، ۱۳۸۷ق، ج ۱، ص ۳). در میان علمای قرن دوازدهم، صاحب جواهر برای قبول شهادت عادل، علم و قطع به عدالت شاهد را شرط ندانسته و تنها عدالت ظاهری او را در اعتبار شهادت کافی می‌داند؛ زیرا در غیر این صورت موجب اختلال نظام خواهد شد و در نتیجه کثیری از حقوق مردم از اموال و خون‌ها و فروج به واسطه آن تضییع خواهد شد (نجفی، ۱۳۶۲، ج ۱۳، ص ۲۸۶). هم‌چنین شیخ اعظم انصاری در هنگام بررسی حکم واجبات نظامیه در دلیل پنجم از ادله حلیت اخذ اجرت می‌فرماید:

اگر از دریافت اجرت برای این فرایض منع شود، موجب اختلال نظام خواهد شد؛ زیرا اکثر مردم این واجبات را ادا نخواهند کرد و نظام اجتماع مختل خواهد شد (انصاری، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۲۴۸).

مرحوم آشتیانی این‌گونه می‌فرماید:

همان‌طور که واجب است طبق حکمت الهی و مصلحت ربانی خداوند برای مردم نبی بفرستد و وصی او را نصب کند تا مردم را به حق ارشاد کند و بین مردم به عدالت و حق حکم کند، نظام مردم مختل نشود و باب زندگی مردم

بسته نشود همچنین بر او واجب است که در زمان غیبت امام مجتهد را نصب کند (آشتیانی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۷).

امام خمینی علیه السلام از این اصل بر وجوب تأسیس حکومت استفاده می‌کنند و می‌فرمایند حفظ نظام از واجبات مورد تأکید است و اختلال امور مسلمین از امور مبعوض نزد خداوند است و این فریضه نیز قائم نمی‌شود، مگر به سبب والی و حکومت. در جای دیگر می‌فرمایند آیا عقلانی است که در حکمت خداوند، اهمال امت اسلام را بپذیریم و این که تکلیف امت را مشخص نکرده یا راضی به هرج و مرج و اخلال نظام شده است؟ (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۶۱۹). هم‌چنین گفته شده، اگر فقیه مأذون از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در عصر غیبت نباشد، موجب هرج و مرج و اخلال نظام نوع می‌شود (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۲، ص ۲۸).

موارد کاربرد این قاعده بسیار است و بیان تمامی مصادیق از حوصله این نوشتار خارج است؛ در میان موارد مذکور به روشنی می‌توان دید که اختلال نظام نوع افراد و اجتماع، ضابطه و ملاک این اصل است؛ بدین بیان که کاربست آن ناظر به اجتماع و وجوب حفظ هماهنگی تشکیلات و مجموعه‌های کلان اجتماع؛ مثل نظام اقتصادی یا نظام قضاء است، لذا باید توجه داشت مواردی که موجب اخلال نظامات جزئی می‌شوند، به طوری که اختلال در این امور موجب اختلال نظام نوع مردم نیست، شامل این قاعده نمی‌شود؛ مثل اختلال در امورات فرهنگی مدرسه یا نظامات مرتبط با ادارات (سیفی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۲۱).

ادله

بر این قاعده عمدتاً دو منبع ذکر شده است: منبع نخست عقل است و روایات مذکور در جهت تأیید آن نقش‌آفرینی می‌کند.

عقل و بنای عقلا

عقل انسان زشتی و نیکویی افعال را مستقلاً درک می‌کند، لذا حکم عقل به حسن

نظم و قبح هر آنچه موجب اختلال در نظام می‌شود را در پی دارد. از سوی دیگر، بین حکم عقل در مستقلات عقلیه و نیز حکم شرع تلازم برقرار است و شرع حکم عقل را در مستقلات عقلیه تأیید می‌کند (یزدی نجفی، ۱۴۲۶ق، ج ۳، ص ۱۱۸؛ هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۱۱۹ و مظفر، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۲۲۰). عمده دلیل این قاعده عقل است، دیگر نصوص شرعی به عنوان مؤیدات و ارشادات به حکم عقل برای این قاعده استعمال شده‌اند (سیفی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۱۳ و نائینی، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۲۴۴).

از آنجایی که انسان مدنی و اجتماعی است، در این تنازعات برای رسیدن به منافع خویش نیازمند نظم اجتماعی است و ناچار است تا این نظم را در جوامع خویش بپذیرد، با رشد روزافزون جوامع، قوانین و نظامات پیچیده‌تر شدند، انسان دریافت که هر آنچه این نظم را مختل کند، به صورت پیوسته تأثیرات منفی بر این سلسله خواهد گذاشت و آخرین متضرر خود اوست. لذا بر آن شد که هر آنچه موجب حفظ این نظم خواهد شد را در یابد و هر آنچه موجب اختلال در این مجموعه نظام‌مند خواهند شد را واگذارد.

عقلا و علمای عالم با هر دین و آیینی اهمیت حفظ نظم در اجتماع را درک می‌کنند، از این رو، با برهم‌زنندگان نظم اجتماعی برخورد می‌کنند و به طور مداوم بر آنند تا نظم اجتماع را حفظ کنند، آنان قوانین متعددی برای صیانت از حقوق یکدیگر وضع می‌کنند و در راستای دستیابی به اهداف و منافع، خود را ملزم به رعایت آن می‌کنند. این اصل در همه اعصار بشریت از جمله عصر وجود خود معصوم علیه السلام جاری بوده است. ریشه این عمل، در فطرت انسان است و شارع به عنوان رئیس عقلا و خالق عقل، بر این عمل صحه می‌گذارد، لذا بنای عقلا به عنوان مستند این قاعده قابل استفاده است (یزدی نجفی، ۱۴۲۶ق، ج ۳، ص ۱۱۸). از این جهت این قاعده تأیید شارع را نیز به همراه دارد.

روایات

از جمله روایاتی که برای این اصل ذکر شده روایت فضل بن شاذان از امام

رضا علیه السلام است. فردی از حضرت پرسید چرا خداوند صاحبان امری قرار داد و امر به اطاعت از آنان کرد؟ حضرت فرمودند:

برای علت‌های بسیاری؛ از این علت‌ها این است، برای مردم حدی قرار داده شده و امر شده از آن حد تعدی نکنند؛ زیرا دچار فساد می‌شوند و این امر ثابت نمی‌شود، مگر این‌که برایشان امین قرار بدهد که آنان را در مباحات‌شان متوقف کند... . اگر این‌گونه نبود، هیچ‌کس لذت و منفعتش در فساد به غیر را ترک نمی‌کرد، پس قرار داد برای آن‌ها قیّم‌هایی که آنان را از فساد باز دارد و حدود و احکام را برایشان قائم کند، دیگر این‌که ما هیچ گروه و هیچ ملّتی و آیینی را نمی‌یابیم که مانده و زیسته باشند، مگر با برخورداری از سرپرست و پیشوا؛ زیرا در کار دین و دنیای خود از او ناگزیرند، پس در حکمت حکیم جایز نیست این‌که خلق را وا بگذارد در آن‌چه که می‌داند مردم به آن ناچارند و بدون او پابرجا نیستند (ابن بابویه، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۰۸-۱۰۷).

پس از بررسی سندی این روایت، حکم به معتبره بودن آن داده شده است (سیفی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۱۶).

روایت دیگر از فحّث بن قیاس است که از امام صادق علیه السلام نقل کرده فردی به حضرت گفت اگر چیزی را در دست کسی ببینم آیا جایز است برای من که شهادت بدهم آن شیء برای اوست؟ ... حضرت پاسخ دادند پس چگونه است که جایز است برای تو خرید آن و این‌که ملک تو بشود و بعد از آن می‌گویی مال من است و حتی بر آن قسم یاد می‌کنی... . سپس حضرت فرمودند اگر این امر جایز نبود، برای مسلمانان بازاری باقی نمی‌ماند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۳۸۷). از جهت سند روایت، طریق شیخ کلینی و شیخ صدوق در اعتبار آن کفایت می‌کند و بر فرض ضعیف‌السند بودن، فتوای مشهور آن را جبران می‌کند (سیفی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۱۹). به عنوان مثال، سید بحرالعلوم در اعتبار ید بیان کرده که شارع مقدس ید را برای اتقان نظام و جلوگیری از اختلال نظام معتبر دانسته، بلکه تمامی اماراتی را که در صورت عدم اعتبار آنان اختلال

نظام صورت می‌گیرد، نزد شارع معتبر است، هم‌چنین بازار مسلمانان نیز این‌گونه است (بحرالعلوم، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۳۱۸-۳۰۸). این روایت از جهت محتوا بر حفظ نظام اقتصادی دلالت می‌کند.

روایات دیگری نیز در این باب ذکر شده که به دلیل اطناب بحث، از ذکر این موارد خودداری می‌کنیم، لکن همان‌طور که اشاره شد، محتوای این روایات عمدتاً ارشاد به حکم عقل هستند و شاید نتوان روایات را به عنوان منبع مستقل و مجزایی در این باب دانست؛ زیرا بعد از چشم‌پوشی از مناقشات سندی، دلالت روایات نیازمند ارزیابی اهل علم می‌باشد، بنابراین، یگانه دلیل موجود در این قاعده عقل مستقل است و روایات نیز مؤید حکم عقل به‌شمار می‌آیند.

قاعده امر به معروف و نهی از منکر

از جمله قواعد نام‌آشنای فقه شیعه قاعده امر به معروف است که فقها از آن عمدتاً در مسائل مربوط به جهاد نام برده‌اند. در میان روایات شیعی این اصل از اهمیت والایی برخوردار است و دارای شرایط چهارگانه می‌باشد.

مفهوم‌شناسی

مراد از امر، طلب فعل مأموریه و اراده ایجاد آن فعل است (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۵، ص ۵۲۹). علامه حلی می‌فرماید امر، طلب فعل با قول است بر جهت استعلا و نهی نقیض امر است (علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۲۲۹ و همو، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۴۳۷)؛ بدین معنا که زجر و منع از انجام معاصی با سخن و فعل است (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۴۰۹).

معروف هر فعل نیکویی است که علاوه بر جواز، به وصف زائیدی اختصاص یافته است؛ مثل استحباب یا وجوب؛ در حالی که انجام‌دهنده حسن آن فعل را بشناسد یا به آن فعل نیکو دلالت شود و نیز منکر آن فعل قبیح و زشتی است که انجام‌دهنده قبیح و زشتی آن را می‌شناسد یا بر آن دلالت می‌شود (حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۲۲۹؛ مشکینی،

۱۳۹۰، ج ۳، ص ۳۵۰؛ نجفی، ۱۳۶۲، ج ۲۱، ص ۳۵۶؛ حلی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۱۰ و علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۴۳۷). در تعریفی عام گفته شده است آنچه عقل یا شرع آن را واجب می‌داند امر به آن واجب است. لذا معروف شامل واجب و مستحب می‌شود و آنچه عقل آن را زشت می‌داند یا شرع آن را حرام کرده است، نهی از آن واجب است و مکروه نیز شامل آن می‌شود (امام خمینی، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۴۶۳). با این برداشت از واژه معروف و منکر، دایره شمول آن به افعال فردی، اجتماعی و موضوعات مختلف توسعه می‌یابد؛ آنچه مشخص است، این است که دو مؤلفه عقل و شرع ملاک تشخیص معروف و منکر قرار گرفته‌اند.

ضرورت

امر به معروف از عظیم‌ترین واجبات دینی است و به سبب آن، فرایض برپا می‌شوند و مذاهب به وسیله آن ایمن می‌شوند (حلی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۲۳). آیات و روایات متعددی در باب اهمیت این فریضه از شارع مقدس همانند آیه ۱۰۴ آل عمران صادر شده است:

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (آل عمران (۳): ۱۰۴)؛ و باید برخی از شما مسلمانان، خلق را به خیر و صلاح دعوت کنند و امر به نیکوکاری و نهی از بدکاری کنند و این‌ها (که واسطه هدایت خلق هستند) رستگار خواهند بود.

در حدیث شریف بیان شده:

هو روی عن النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوُا عَنِ الْمُنْكَرِ وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ فَإِذَا لَمْ يَفْعَلُوا ذَلِكَ نَزَعَتْ مِنْهُمْ الْبَرَكَاتِ وَسَلَّطَتْ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ نَاصِرٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ» (مفید، ۱۴۱۳، ص ۸۰۸)؛ نبی اکرم ﷺ فرمود: مادامی که مردم امر به معروف و نهی از منکر نمایند و بر اعمال نیک همکاری نمایند، در خیر و خوشی به سر می‌برند و هر گاه این کار را نکنند، برکت‌ها از آن‌ها گرفته می‌شود و بعضی

از آن‌ها بر بعضی دیگر مسلط می‌شوند و یاوری برایشان در آسمان و زمین نخواهد بود.

این موارد نشانگر تأکید و اهمیت ویژه خداوند متعال بر این فریضه می‌باشد. در جایگاه مقایسه این اصل با اصل اختلال نظام در حیطه ادله باید گفت در مرحله نخست، هر دو اصل شارع حکیم معتبر و نزد علمای شیعه شناخته شده هستند. لذا اعتبار و حجیت هر کدام به طور مجزا ثابت است؛ همان‌طور که پیش‌تر به استعمالات این دو اصل اشاره شد، اما باید اذعان کرد نظر به نصوص و منابع فقهی، در زمینه امر به معروف، آیات و روایات متعدد و موثق بسیاری یافت می‌شود که بازتاب اهمیت و توجه شارع به این مهم می‌باشد. آیات، روایات، عقل و اجماع تماماً منابع و ادله‌ای هستند که وجوب امر به معروف از آن‌ها برداشت می‌شود، اما در مقابل، عمده ادله قاعده اختلال نظام ناظر به عقل مستقل است و روایات نیز مؤید آن می‌باشد. هم‌چنین ادعای اجماع در این اصل مفقود است، با این بیان در مقام مقایسه، ادله ارائه‌شده در باره امر به معروف از ارجحیت و قوت بیش‌تری برخوردارند.

شرایط

فقه‌های شیعه بر اصل وجوب امر به معروف اختلافی ندارند (یوسفی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۴۳۲؛ حلی، ۱۳۸۷ق، ج ۱، ص ۳۹۷ و طوسی، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۴۹)، بعضی آن را از جمله واجبات عینی می‌دانند (طوسی، ۱۴۰۰ق، ج ۱، ص ۱۴۷؛ طوسی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۲۰۷ و حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۱۵). اما اکثر فقها وجوب امر به معروف را کفایی می‌دانند که با اقامه افراد مورد نیاز، وجوب از گردن دیگران برداشته خواهد شد (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص ۴۲۹؛ حلبی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۶۷؛ حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۲ و امام خمینی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۴۶۳)، بلکه برخی تفصیل نیکویی داده‌اند؛ به این که در مرتبه قلب واجب عینی است و در مرتبه لسان و ید واجب کفایی است (صیمری بحرانی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۵۴۵). پس از آن، علما به ذکر شرایط و مراتب امر به معروف در کتاب‌های‌شان پرداخته‌اند.

شرط اول

اولین شرطی که عمده فقها در آثار خود برای این فریضه ذکر کرده‌اند، علم آمر و ناهی از معروف و منکر است؛ به گونه‌ای که معروف و منکر را حتی به نحو اجمالی بشناسد تا بدون علم، امر به منکر یا نهی از معروف نکند، لذا این فریضه از جاهل ساقط است (خویی، ۱۴۱۰ق(ب)، ج ۱، ص ۳۵۱؛ حلی، ۱۳۹۴ق، ج ۱، ص ۲۶۴؛ خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۵، ص ۴۰۳؛ حلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۶۵ و سبزواری، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۰۴). امام خمینی علیه السلام علم را شرط وجوب امر به معروف می‌داند و لذا تحصیل آن واجب نخواهد بود و مادامی که برای فرد علم حاصل نشده تکلیفی ندارد، مثل شرط استطاعت که برای وجوب حج در نظر گرفته شده است (امام خمینی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۴۶۵).

شرط دوم

شرط دیگری که برای وجوب این فریضه ذکر شده تجویز تأثیر است؛ تجویز یا تجویز به معنای احتمال تأثیر است (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۴۱۵). بدین گونه که احتمال تأثیر و نفوذ کلام آمر یا ناهی در مخاطب برود، پس اگر ظن غالب داشته باشد یا علم داشته باشد که عملش تأثیر نمی‌گذارد، وجوب از مکلف ساقط می‌شود (حلی، ۱۴۱۳ق(ب)، ج ۱، ص ۵۲۴؛ طباطبائی حکیم، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۸۸ و کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۱، ص ۲۷۲). ظن غالب آن ظنی است که مقرون به قرائن باشد و احتمال خلاف در آن ضعیف است (عاملی، بی تا(الف)، ج ۱، ص ۱۳۱). در مرتبه پایین‌تر از علم و ظن غالب، ظن مطلق به تأثیر است؛ در این مرتبه علمایی هم‌چون شهید ثانی و امام خمینی علیه السلام گفته‌اند اگر فرد آمر نمی‌داند امر او تأثیر می‌گذارد (مرتبه شک) و یا ظن دارد که تأثیر نمی‌گذارد، باز هم امر و نهی واجب است (امام خمینی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۴۶۷ و شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۴۱۵). هم‌چنین محقق سبزواری نیز این نظر را احوط دانسته است (سبزواری، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۰۴). طبق این نظریه، محدوده وجوب گسترش می‌یابد و فرد، حتی اگر احتمال و ظن داشته باشد نیز بر او واجب است امر به معروف را انجام دهد.

باید توجه داشت در فرض مذکور، اسقاط وجوب تنها در مرحله ید و لسان رخ

می‌دهد و لذا وجوب امر به معروف در مرتبه قلب هم چنان باقیست، به همین دلیل است که علما این شرط را در مرتبه ید و لسان معتبر می‌دانند، نه در مرتبه قلب (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۴۴۳ و محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۴۸۷).

شرط سوم

شرط بعدی در وجوب امر به معروف استمرار عاصی بر انجام منکر است؛ به طوری که فاعل، مصر به انجام فعل باشد که یا مشغول فعل است یا اراده تکرار آن را دارد، لذا اگر نشانه‌ای از ترک، پشیمانی و اقناع فرد از فعل ظاهر شد، وجوب ساقط می‌شود (فیض کاشانی، بی تا، ج ۲، ص ۵۷؛ حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۱۱ و عاملی، ۱۴۳۱ق، ج ۱، ص ۲۱۵). بلکه اگر ندامت و پشیمانی فاعل ظاهر شود، امر و نهی او حرام است (عاملی، بی تا(ب)، ج ۲، ص ۴۷). البته در صورتی که نشانه برای آمر و ناهی قطع حاصل کند که فرد پشیمان شده وجوب ساقط می‌شود؛ حال اگر نشانه پشیمانی ظن آور بود و به قطع نرسید، در این حالت گفته شده، اگر اماره افاده ظن غالب بکند، وجوب ساقط می‌شود (سبزواری، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۰۵)، اما اگر فرد شک در اماره و نشانه پشیمانی فاعل داشته باشد که مرحله پایین تر از ظن است، کماکان وجوب بر گردن مکلف باقی می‌ماند و نمی‌تواند از این فریضه دست بکشد (نجفی، ۱۳۶۲، ج ۲۱، ص ۳۷۰).

شرط چهارم

از شروط دیگری که برای امر به معروف ذکر شده آن است که بدانند یا ظن داشته باشد امر یا نهی فرد، مفسده و ضرر قابل توجهی در زمان حال و یا در زمان آینده، نه برای خودش و نه برای افراد دیگر مرتبط با جان، آبرو و مال نداشته باشد (طوسی، ۱۴۰۰ق، ج ۱؛ ص ۲۹۹؛ دیلمی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۶۳ و ابن براج، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۳۴۱). در خصوص ضرر مالی، اگر ضرر قابل توجهی نباشد که فرد به سختی بیفتد، ظاهر آن است که امر و نهی باقی بر وجوب است (امام خمینی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۴۷۲). لذا اگر علم یا ظن داشته باشد که ایمن از ضرر نیست، وجوب امر به معروف ساقط می‌شود و علما در این حکم مخالفتی ندارند (نجفی، ۱۳۶۲، ج ۲۱، ص ۳۷۱).

بلکه در صورت وجود مفسده، آن را حرام می‌دانند (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۴۱۵).

سابقاً در حرمت اختلال نظام بیان شد عملی که موجب اختلال نظام نوع شود، حرام است، این شرط امر به معروف نیز نوعی تطابق و هم‌پوشانی با قاعده اختلال نظام دارد؛ بدین بیان که اگر امر به معروف سبب اختلال نظام شود، ناظر به این‌که نفس اختلال نظام از مضرات فردی و اجتماعی است، قطعاً تکلیف از فرد ساقط خواهد شد؛ زیرا در وجوب امر به معروف، نفی ضرر از امر و سایر مؤمنان شرط است.

شروط دیگر

عمده شروط مرتبط با فریضه امر به معروف، موارد یادشده است، بلکه ظاهر منحصراً در این موارد چهارگانه نشان‌دهنده عدم وجود شرط دیگر است (نجفی، ۱۳۶۲، ج ۲۱، ص ۳۷۴). با این حال برخی فقها شروط دیگری برای این فریضه نام برده‌اند از جمله شرط عدالت امر و ناهی، این شرط با تمسک بر آیات و برخی روایات ذکر شده است؛ بدین بیان که خود فرد امر باید مصون از ارتکاب محرمات الهی باشد تا بتواند دیگران را از منکر باز دارد (عاملی، ۱۴۳۱ق، ج ۱، ص ۲۱۷).

درست آن است که این مورد را شرط ندانیم؛ زیرا آنچه واجب است بر فاعل؛ هم ترک گناه است، هم نهی از کار قبیح و با سقوط یکی از این دو وجوب، وجوب دیگر ساقط نمی‌شود. احادیث در این باره نیز دلالت بر وجوب امر به نحو مطلق می‌کنند که شامل فاسق و عادل می‌شود، در مجموع این روایات و احادیث دلالت بر ذم فرد غیر عامل به آنچه نهی می‌کند است، نه این‌که وجوب از گردن عامل به گناه ساقط شود (نجفی، ۱۳۶۲، ج ۲۱، ص ۳۷۴ و عاملی، ۱۴۳۱ق، ج ۱، ص ۲۱۷).

هم‌چنین با رویکردی اجتماعی می‌توان از اعتبار این شرط انتقاد کرد؛ بدین بیان که قطعاً اشاعه گناه در محیط اجتماع مفسده‌انگیزتر از محیط فردی است. لذا بر فرض اعتبار این شرط و ناظر بر عدم وجود عدالت واقعی در افرادی از اجتماع در صورت اعتبار عدالت، جامعه از منافع امر به معروف عمومی و زیست مؤمنانه محروم خواهد

ماند. بنابراین، هنگامی که وجوب امر به معروف در فاسق و عادل مشترک باشد، معروف در محیط اجتماع گسترش بیش تری خواهد داشت.

از دیگر شروطی که مضاف بر این چهار شرط مشهور، در آثار متأخرین ذکر شده شرط تنجیز عمل برای فاعل است؛ به طوری که فاعل باید علم داشته باشد که منکر را مرتکب می شود یا به معروف عمل نمی کند، لذا اگر حکم برای او مشتبه شده باشد، برای مثال، اگر عمل حرام را به سبب اشتباه در حکم و یا اشتباه در موضوع مباح می پنداشته امر کردن او به معروف یا نهی او از منکر واجب نیست (خویی، ۱۴۱۰ق(ب)، ج ۱، ص ۳۵۱ و طباطبایی حکیم، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۸۸).

علاوه بر این که ظاهر کلام علما دلالت بر انحصار شروط چهارگانه دارد، در عدم صحت این شرط باید در نظر داشت؛ هر چند عمل فاعل برای خودش منجز و محرز نشده است و به سبب اشتباه، مرتکب عمل می شود، اما این مطلب ملازمه ای با سقوط فریضه برای آمر و عالم به حکم حقیقی ندارد؛ زیرا امر برای فاعل مشتبه شده، نه برای آمر، لذا وجوب نهی باقیست؛ چنان که اگر قائل به سقوط فریضه شویم، فاعل عمل منکرش را به گمان عمل مباح ادامه خواهد داد. هم چنین اشکالی که در مطلب قبلی مرتبط با ابعاد اجتماعی این شرط بیان شد نیز قابل تأمل است؛ چون ممکن است اعتبار این شرط موجب اشاعه فحشا در محیط اجتماع بشود؛ زیرا گناهکار به زعم خویش عمل قبیح مرتکب نمی شود؛ حال آن که با فعلش تأثیرات منفی بر اجتماع جاری می کند و امنیت ایمانی جامعه را لکه دار می کند.

مراتب امر به معروف

در بیان ترتیب این مراتب اختلافاتی بین علما رخ داده؛ هر چند که این اختلافات نزاع لفظی است (حلی، ۱۴۱۳ق(الف)، ج ۴، ص ۴۶۰)، اما مشهور اولین مرتبه آن را انکار و مخالفت با قلب می دانند؛ بدین صورت که آمر تنها اعتقاد وجوب در انجام وظیفه قلب را کافی نداند، بلکه باید از خداوند توفیق هدایت فرد عاصی را به معروف بخواهد (علامه حلی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۵۹۴ و حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۱۵). دو معنا

برای انکار قلبی مطرح شده است: اولی ایجاد کراهت منکر در قلب؛ به این که معتقد به وجوب فعل ترک شده و به حرمت عمل انجام شده باشد. معنای دیگر آن روی گردانی از فاعل منکر و اظهار این کراهت به سبب ارتکاب آن عمل است.

معنای اول بر همه مکلفین در همه حال واجب است؛ زیرا این ایجاد کراهت قلبی از مقتضیات و توابع ایمان به آموزه‌های نبی ﷺ است، در واقع این معنا و این مرتبه حقیقتاً در ذیل امر به معروف قرار نمی‌گیرد؛ زیرا مقتضای امر به معروف طلب است که در این حالت، طلب مفقود است، بلکه برای صدق امر و نهی نیازمند ضمیمه امر دیگری هستیم که آن اظهار به عدم رضایت و اظهار کراهت از فعل فاعل به هر نحوی است؛ مثل ترک مراودات با فاعل یا ترک سخن گفتن با او؛ این همان معنای دوم است که وجوبش مشروط به موارد چهارگانه است (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۱۰۴ و نجفی، ۱۳۶۲، ج ۲۱، ص ۳۶۸). در حقیقت این تفسیر از مرتبه قلبی آن را از یک امر درونی شخصی به یک امر خارجی و اظهاری می‌رساند که مقتضای آن بروز و نشان دادن نارضایتی به شخص خاطی ضمیمه امری بیرونی است، لذا در هنگامه حصول شرایط، تنها ناراحتی قلبی بدون اظهار خارجی در عمل به وظیفه در این مرتبه مؤثر نمی‌باشد.

مرحله لسانی دومین مرتبه امر به معروف است، اگر علم داشته باشد که مقصود و منظور او از مرتبه قبلی برآورده نمی‌شود، باید وارد مرتبه بعدی که مرحله لسانی است بشود؛ بدین گونه که با وعظ، دعا، ارشاد، نصیحت و قول لین تلاش در بازداشتن فاعل از عمل قبیحش شود (خویی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۳۵۲ و قمی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۴۲۲). در صورت عدم حصول نتیجه کلام را خشن تر کند؛ مثل امر یا نهی مستقیم فاعل، تهدید او و تکرار کلام؛ در این مرحله از امر به معروف نیز رعایت سلسله مراتب از آسان تا دشوار باید رعایت شود و اگر مطلوب در مرتبه آسان حاصل شد، نباید سراغ مرحله بعدی رفت، کما این که در مرتبه برخورد یداوی نیز آمر نیازمند رعایت این سلسله‌بندی می‌باشد، پس اگر فاعل با وعظ، قول لین و ذکر آثار اخروی هدایت شد، قطعاً نیازی به برخورد لسانی خشن نخواهد بود.

سومین مرحله از مراتب امر به معروف مرحله ید است. اگر آمر بداند یا اطمینان پیدا کند که مطلوبش با دو مرحله قبلی حاصل نمی‌شود، باید با ضربه دردناک و بازدارنده اعمال قدرت و انکار عمل فاعل کند (امام خمینی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۴۸۰-۴۷۹ و طباطبائی حکیم، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۹۰). آمر یا ناهی باید به هر طریقی با توجه به سلسله مراتب آرام تا سخت، برخوردی فیزیکی با فاعل انجام دهد و او را از عمل باز دارد، حال این برخورد دو سطح دارد: سطح اول برخورد او به حد جرح و قتل فاعل نمی‌رسد و سطح دوم شامل جرح و قتل فاعل می‌شود، در سطح اول برخورد شامل اعمال فیزیکی؛ مثل کشیدن دست او و یا کتک‌زدن فاعل بدون این‌که به مرحله جرح برسد می‌شود؛ در این حالت باید با توجه به مقام و مقتضای مصلحت فرد عمل شود و معیار حصول مطلوب است، بنابراین، اگر با برخورد آرام نتیجه گرفت، نباید برای مراتب بعدی اقدام کند؛ علما اجماع دارند که این سطح برخورد با فاعل منکر در صورتی که به حد جرح و قتل نرسد، نیازمند به اذن امام یا نایب او نیست (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۴۱۶؛ علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۲۴۲ و نجفی، ۱۳۶۲، ج ۲۱، ص ۳۸۰). در امر به معروف نیز شریف‌ترین و مؤثرترین حالت امر به معروف آن است که خود فرد لباس معروف را بپوشد و عامل به آن باشد، در این هنگام وظیفه یداوی او انجام معروف است؛ به طوری که دیگران به او تأسی و اقتدا کنند و بر دیگران تأثیر بگذارد تا معروف رواج پیدا کند (طوسی، ۱۴۰۰ق، ج ۱، ص ۲۹۹ و امام خمینی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۴۸۲).

در هر مرحله لحاظ شرایط چهارگانه امری ضروری است؛ بدین نظر که برخوردهای فیزیکی نوعاً مشتمل بر زد و خورد و یا گاهی مقدمه آن می‌باشند؛ زیرا حصول فریضه منوط به مصونیت از هرگونه مفسده جانی و یا مالی برای آمر و دیگران است؛ با این بیان، اگر آمر علم و یا ظن دارد که برخورد فیزیکی او مشتمل بر واکنش فاعل و تهدید جان یا اموال اوست، نباید اقدامی انجام دهد تا از ایجاد زد و خورد جلوگیری کند، مشهود است که این گونه برخوردها قبل از تحقق نزاعات فردی منتفی خواهند شد و به مرتبه اختلال نظام نوع منجر نخواهد شد.

در مواردی که امر و نهی موجب تصرف در فاعل یا نقض ملکیت او می‌شود؛ مثل این‌که برای دورکردن فعل از فاعل باید ابزار گناه را از فرد بگیرد؛ مثل چاقوی فاعل و یا ظرف شراب او، در این موارد این‌گونه تصرفات جایز، بلکه واجب است؛ البته در محدوده شروط چهارگانه؛ مثل عدم مفسده و اصرار گناهکار.

حال اگر نهی او مستلزم تصرفات قابل توجه باشد؛ مثل ورود به خانه او و یا تصرف در وسایل او، مثل وسیله نقلیه، این‌گونه تصرفات تنها در صورتی جایز است که منکر از موارد مهمی باشد که شارع مقدس در هیچ حالتی راضی به ارتکاب آن نیست؛ مثل قتل نفس محترمه، در غیر این صورت مکلف حق این‌گونه تصرفات را ندارد (امام خمینی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۴۸۰). این حالات از موارد دوران امر بین محذورین و مجرای تراحم است که در این جایگاه حکم اخذ به اهم یک قاعده عقلائییه است و عقلا در دوران امر بین محذورین، اهم را اخذ می‌کنند، شارع مقدس نیز این قاعده را در موارد متعددی امضا کرده است (مکارم شیرازی، ۱۳۹۸/۱۱/۱۲). در صورت چشم‌پوشی از ضرر به اموال فرد و جایزالتصرف بودن او که نوعی اختلال در نظام شخصی فرد مقابل است، مصلحت انجام معروف در این حالت اولی از اصل حرمت تصرف و اختلال نظام فردی اوست، لذا این رخداد بازگشت مجدد به فرایند تراحم اهم و مهم خواهد داشت. تشخیص اهم مستلزم شرط اول امر به معروف؛ یعنی علم کامل به منکرات و معارف است.

در سطح دوم از مرتبه سوم امر به معروف که شامل جرح یا قتل فاعل می‌شود، علما به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول علمایی که این حد از برخورد با گناهکار را منوط به اجازه امام، نایب او یا سلطان نمی‌دانند: مثل سید مرتضی، ابن ادریس حلی و ابوالصلاح حلبی (شهید ثانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۵۰۹). در این صورت ادعا می‌شود که نهی از منکر در هر حالت واجب است، قتل و جرح که مقدمه نهی از منکر است نیز به تبع آن واجب خواهد شد، به نوعی قتل و جرح در این حالت مقصود بالتبع است، نه مقصود بالذات، برخلاف حدود؛ زیرا در حدود و تعزیرات قتل یا جرح مقصود بالذات است و بنفسه موضوعیت دارد. به دیگر بیان، در امر به معروف، مقصود و مطلوب

حصول انزجار و اطاعت برای فاعل قبیح است و این دو مقصود، مشروط به امری نیستند؛ زیرا برای تمامی مکلفین واجبند، پس هنگامی که مقصود مشروط نباشد، آنچه متوقف بر آن است؛ مثل قتل و جرح نیز مشروط نخواهند بود (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۴۸۸ و قمی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۴۲۲).

دسته دوم از فقها که این حد از برخورد را متوقف بر اجازه امام، نایب امام یا سلطان می‌دانند؛ مثل قاضی ابن براج، سلار دیلمی، محقق کرکی و دیگران که مشهور در میان علما هم همین نظر است (نجفی، ۱۳۶۲، ج ۲۱، ص ۳۸۳؛ اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۷، ص ۵۴۲ و شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۱۰۵)، معتقدند: خون‌ریختن بدون اذن امام جایز نیست و ادله وجوب امر به معروف نمی‌تواند در برابر حرمت خون‌ریزی بدون اذن امام ایستادگی کند. هم‌چنین با توجه به مشروط‌بودن تجویز و احتمال تأثیر در فاعل، صحیح آن است که این مرتبه را متوقف بر اجازه امام بدانیم؛ زیرا اگر قتل فاعل واجب بود، نیازی به مشروطیت احتمال تأثیر در او نبود و موضوع این شرط منتفی می‌شد.

در نتیجه اصل اولیه در این سطح از برخورد، حرمت و عدم جواز است، لذا بنا بر نظریه قوی‌تر نمی‌شود به گونه‌ای برخورد کرد که منجر به سرخی بدن، کبودی، زخمی کردن و یا قتل گناهکار بشود؛ هرچند برای جلوگیری از آن منکر، راه دیگری نباشد و در صورت ارتکاب هر کدام از این جرائم؛ چه به نحو عمدی یا خطایی، فرد آمر یا ناهی ضامن است، لذا بر او احکام جنایت عمدی و یا خطایی بار می‌شود، اما اگر این برخورد با اذن امام یا نایب او باشد، حرمت آسیب به فرد یا حرمت اختلال نظام معتبر نیست و در این هنگام فرد ضامن جنایت نمی‌باشد (طباطبائی حکیم، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۹۰؛ خویی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۳۵۳ و حسینی سیستانی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۱۷۵).

طرح مقام تطابق و تراحم

فرض تطابق این دو اصل زمانی متجلی خواهد شد که هر دو قاعده در وضعیت هم‌پوشانی و سازش قرار بگیرند، این حالت در هنگامه حصول تمامی شرایط امر به

معروف ایجاد می‌شود؛ زیرا شرط نبود هرگونه مفسده در اعمال امر به معروف با توجه به شمولیت فردی و اجتماعی مفسده، کشمکشی میان اجرای امر به معروف و قاعده و جوب حفظ نظام به بار نخواهد آورد. به دیگر سخن، در تعریف مفسده و ضرر، هر دو جنبه فردی و اجتماعی لحاظ خواهد شد و از طرفی که ایجاد اختلال در عملکرد اجتماعی نیز عملی مفسده‌آمیز تلقی می‌شود، با فرض فقدان مفسده اجرای امر به معروف به فعلیت خواهد رسید و در این مقام، ناسازگاری با قاعده و جوب حفظ نظام ایجاد نخواهد شد، بلکه اجرای این قاعده موجبات صیانت از نظام اجتماعی را فراهم کرده و خود به عنوان ابزاری برای جلوگیری از اختلال نظام نقش‌آفرینی خواهد کرد.

در جایگاه بیان تراحم، دو زمینه موجود در قاعده امر به معروف را می‌توان نمایان‌گر تراحم و ناسازگاری این دو اصل بر شمرد: نخست شرط چهارم امر به معروف که بیان‌گر عدم وجود مفسده در امر به معروف است. در میان منظومه فقه شیعه مواردی هستند که از اهمیت والایی در نزد شارع مقدس برخوردارند، لذا گستره اثرگذاری وسیع آنان اولویت‌های فقهی را در مقام تراحم روشن می‌کنند. حال در بحث ما سخن در مقامی است که منکر از موارد مبعوض شارع مقدس است و امر در مرتبه امثال به تراحم مصالح کشیده می‌شود؛ بدین صورت که مفسده ترک امر به معروف بیش‌تر از مفسده انجام آن است، حتی اگر مشتمل بر ضرر به فرد و موجب اختلال نظام شود؛ در این مقام باید به مصالح اهم توجه شود. به عنوان مثال، دروغ فعل قبیحی است، اما اگر مشتمل بر امری شود که مصلحت آن از مفسده دروغ بیش‌تر است، مثل نجات جان مؤمن، در این جا به مصلحت قوی‌تر عمل می‌شود. حال در مسأله امر به معروف نیز همین حکم جاری است. این فرایند ضمن تبیین اولویت‌های شارع مقدس در میان منظومه فقه با تقدیم اصل امر به معروف راهکاری برای خروج از وضعیت تعارض میان این دو قاعده را فراهم خواهد کرد.

بنا بر این جریان، امام خمینی علیه السلام در ذیل شرط چهارم امر به معروف موسوم به عدم وجود مفسده می‌فرماید:

اگر معروف و منکر از چیزهایی باشد که شارع مقدس به آن اهمیت می‌دهد؛

مانند حفظ جان قبیله‌ای از مسلمین و هتک حرمت نوامیس آنها، یا از بین بردن آثار اسلام و محو دلیل (حقانیت) اسلام؛ به طوری که موجب گمراهی مسلمین گردد... پس اگر برپا داشتن ادله اسلام به طوری که به وسیله آنها گمراهی برطرف شود، متوقف بر بذل جان یا جانها باشد، ظاهر آن است که واجب باشد؛ چه رسد به این که در ضرر یا حرجی که کم‌تر از بذل جان است واقع شود (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۵۳۷).

هم‌چنین در مسأله هفتم می‌فرمایند:

اگر در اسلام بدعتی واقع شود و سکوت علمای دین و رؤسای مذهب - اعلیٰ الله کلماتهم - موجب هتک اسلام و تضعیف اعتقادات مسلمین شود، بر آنان واجب است به هر وسیله‌ای که ممکن است انکار نمایند؛ چه انکار آنها در ریشه‌کن ساختن فساد مؤثر باشد یا نه و هم‌چنین است، اگر سکوت آنان از انکار منکرات، موجب آن باشد و (این جا) ملاحظه ضرر و حرج نمی‌شود، بلکه ملاحظه اهمیت می‌شود (همان).

میرزای قمی نیز به این مطلب در جامع الشتات اشاره نموده است (قمی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۴۲۱-۴۲۰). ناظر به این مطالب در فرض مذکور، در تزامم این دو اصل، تقدیم با امر به معروف است؛ زیرا مصالح اهم در معرض تهدید قرار گرفته و از مصلحت حفظ نظام چشم‌پوشی می‌شود.

می‌توان نوعی قیاس اولویت را مطرح کرد که علما در عدم سقوط امر به معروف در این فرض‌های خاص، وجود ضرر مالی و جانی را معتبر نمی‌دانند، لذا به طریق اولی اختلال نظام موجب سقوط فریضه نخواهد شد و لذا در این فروض بدیهی است که حرمت اختلال نظام منتفی است و چه بسا بر مکلف واجب است نظام موجود را مختل کند و امر به معروف را محقق سازد؛ زیرا احکام تابع مصالح و مفاسد است، اما تعیین مصالح و مفاسد نیازمند فهم صحیح از اجتماع و متون فقهی است که تنها از صاحبان خرد و فقها انتظار می‌رود.

مرتبۀ ید در فرض ترتب امر به معروف به قتل و جرح فرد را می‌توان دومین زمینه

تراحم این دو قاعده دانست. با نگرش به آثار فقها می‌توان دریافت که در نظر گرفتن قبیح وقوع هرج و مرج، یکی از مؤلفه‌هایی است که علما را ناچار به محدود کردن این مرتبه به دستور امام و یا نایب او کرده است. ناظر به این مهم، یکی از مواردی که در آثار علما استفاده از اصل اختلال نظام مشاهده می‌شود، همین جایگاه است. علما به درستی بیان نمودند که اگر حکم به جواز قتل یا جرح بدون اذن امام داده شود، موجب وقوع فتنه، هرج و مرج و فساد نظام عالم خواهد شد (صمیری بحرانی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۵۴۶؛ خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۵، ص ۴۱۰ و نجفی، ۱۳۶۲، ج ۲۱، ص ۳۸۴). این عبارات فقها کاملاً ناظر به عواقب اجتماعی این حکم است و به وضوح می‌توان توجه ایشان را به آثار جمعی این حکم مشاهده کرد. بدیهی است، اگر حکم جواز قتل یا جرح صادر شود، موجبات فساد و اختلال امور مردم پیش می‌آید و این یکی از بارزترین مصادیق اختلال نظام بشمار می‌رود که شارع مقدس به هیچ عنوان به ارتکاب آن راضی نیست، لذا در نسبت‌سنجی این دو قاعده، تقدیم حرمت اختلال نظام بر اصل امر به معروف، فرایند نهایی تراحم در فرض مذکور می‌باشد که در کلام فقها بازتاب یافته است.

نتیجه‌گیری

سه ساحت کلی در مقایسه قاعده اختلال نظام و قاعده امر به معروف با سه خروجی مختلف تحقق می‌یابد: ساحت اول حالتی است که هر دو قاعده با یکدیگر هماهنگی کامل و هم‌پوشانی دارند؛ مثل مواردی که تمامی شرایط امر به معروف و نهی از منکر فراهم شده است و فرد با نظر به مراتب، امر و نهی انجام می‌دهد؛ این موارد از مصادیق حفظ نظام است؛ زیرا شاکله نظام اسلامی بر مبنای انگاره‌های اسلامی بنا شده و لذا امر به معروف، نه تنها تعارض و منافاتی با قاعده اختلال نظام ندارد، بلکه از بارزترین مصادیق آن است و ناظر به آثار و برکات متعدد و مؤثر امر به معروف در ساحت اجتماع، ادای آن ضامن حفظ نظام فردی و اجتماعی مردم خواهد بود.

ساحت دوم از این نسبت‌ها حالتی است که بین این دو اصل تراحم رخ می‌دهد و

امر به معروف مقدم بر قاعده اختلال نظام خواهد شد و این مورد از حالاتی است که منکر از مواردی باشد که شارع مقدس به هیچ وجه راضی به ارتکاب آن نیست. در این حالت، وجوب اصل حفظ نظام ساقط می‌شود و الزام به تحقق امر یا نهی صورت می‌گیرد؛ مثل مواردی که اصل حیات اسلام در خطر است یا جان عده‌ای از مؤمنان در معرض هلاکت است؛ در این موارد همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، مصلحت اهم مورد توجه قرار می‌گیرد.

ساحت سوم از نسبت‌های بین این دو اصل آن‌جاست که اصل اختلال نظام مقدم بر اصل امر به معروف می‌شود؛ مثل مواردی که امر و نهی امر موجب اختلال نظام نوع مردم یا اختلال نظام فردی خواهد شد و بر عمل او مفسده و ضرر مترتب می‌شود. با این پیش‌فرض که اختلال نظام از مصادیق بارز ضرر و نقصان است و فرقی در مصادیق نظام نیست؛ چه نظام اقتصادی و چه نظام فرهنگی. در هر حال اثر منفی آن در زندگی فردی یا اجتماعی او یا دیگران نمایان می‌شود که چهارمین شرط امر به معروف ناظر به این مقام است، لذا در این مورد وجوب امر به معروف به فعلیت نمی‌رسد و وجوب حفظ نظام اجتماع مقدم می‌شود.

منابع و مأخذ

* قرآن کریم.

۱. آشتیانی، میرزا محمدحسن، کتاب القضاء، ج ۱، قم: دار الهجرة، ج ۲، ۱۴۰۴ق.
۲. ابن بابویه، محمدبن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، بیروت: منشورات مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ق.
۳. ابن براج، عبدالعزیز، المهذب، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۰۶ق.
۴. ابن فارس، احمد، معجم مقائیس اللغة، ج ۲، قم: دارالفکر، ۱۳۹۹ق.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱۲، بیروت: دار صادر، ج ۳، ۱۴۱۴ق.
۶. اردبیلی، احمدبن محمد، مجمع الفائدة والبرهان فی شرح إرشاد الأذهان، ج ۵، ۱۲۷، قم: النشر الإسلامی، ۱۴۰۳ق.
۷. امام خمینی، سیدروح الله، تحریر الوسیلة، ج ۱، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ج ۳، ۱۴۰۱ق.

۸. امام خمینی، سیدروح الله، ترجمه تحریر الوسيلة، ج ۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۵.
۹. امام خمینی، سیدروح الله، کتاب البیع، ج ۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۴۲۱ق.
۱۰. انصاری، مرتضی، فرائد الأصول، ج ۱، قم: مجمع فکر اسلامی، ۱۴۱۹ق.
۱۱. انصاری، مرتضی، کتاب المكاسب، ج ۱، قم: دارالذخائر، ۱۴۱۱ق.
۱۲. بحر العلوم، سیدمحمد، بلغة الفقيه، ج ۳، تهران: مكتبة الصادق علیه السلام، ۴، ۱۴۰۳ق.
۱۳. حسینی سیستانی، علی، توضیح المسائل جامع، ج ۲، مشهد مقدس: دفتر مرجع سیدعلی حسینی سیستانی، ۲، ۱۴۰۳.
۱۴. حسینی، میرزا محمدحسن بن محمود، کتاب تقریرات آية الله المجدد الشیرازی، ج ۴، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۰۹ق.
۱۵. حلبي، أبوصلاح، الكافي في الفقه، ج ۱، اصفهان: مكتبة الإمام أمير المؤمنين علیه السلام، ۱۴۰۳ق.
۱۶. حلبي، ابن ادريس، السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، ج ۱، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ۲، ۱۴۱۰ق.
۱۷. حلبي، ابو زكريا يحيى بن سعيد، الجامع للشرائع، ج ۱، قم: مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام، ۱۳۹۴ق.
۱۸. حلبي، ابوالقاسم جعفر بن حسن، المختصر النافع في فقه الامامية، ج ۲، تهران: قسم الدراسات الإسلامية في مؤسسه البعثة، ۳، ۱۴۱۰ق.
۱۹. حلبي، ابوالقاسم جعفر بن حسن، شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۱، قم: مؤسسه اسماعيليان، ۲، ۱۴۰۸ق.
۲۰. حلبي، ابوالقاسم جعفر بن حسن، نكت النهاية، ج ۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ۱۴۱۲ق.
۲۱. حلبي، جمال الدين، المهذب البارع في شرح المختصر النافع، ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ۱۴۰۷ق.
۲۲. حلبي، محمد بن حسن، ايضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد، ج ۱، قم: مؤسسه اسماعيليان، ۱۳۸۷ق.
۲۳. حلبي، مقداد بن عبدالله، التنقيح الرائع لمختصر الشرائع، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي علیه السلام، ۱۴۰۴ق.

٢٤. خوانسارى، احمد، جامع المدارك، ج ٥، تهران: مكتبة الصدوق، ج ٢، ١٤٠٥ق.
٢٥. خويى، ابوالقاسم، كتاب الاجتهاد والتقليد، قم: دار الهادى للمطبوعات، چاپ سوم، ١٤١٠ق(الف).
٢٦. خويى، ابوالقاسم، منهاج الصالحين، قم: مدينه العلم، ج ٢، ١٤١٠ق(ب).
٢٧. ديلمى، ابى يعلى، المراسم العلوية فى الفقه و الأحكام النبوية، ج ١، قم: المعاونة الثقافية للمجمع العالمى لأهل البيت عليه السلام، ١٤١٤ق.
٢٨. سبزوارى، محمداقبر، كفاية الأحكام، ج ١، قم: مؤسسة النشر الإسلامى، ١٣٨١.
٢٩. سيفى، على اكبر، مباني الفقه الفعال فى القواعد الفقهية الأساسية، ج ١، قم: جامعه مدرسين حوزة علميه قم، دفتر انتشارات اسلامى، ١٤٢٥ق.
٣٠. شهيد ثانى، زين الدين، الروضة البهية فى شرح اللمعة الدمشقية، ج ٢، قم: انتشارات داورى، ١٤١٠ق.
٣١. شهيد ثانى، زين الدين، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ٣، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، ١٤١٣ق.
٣٢. صميرى بحرانى، مفلح، غاية المرام فى شرح شرائع الإسلام، ج ١، بيروت: دار الهادى، ١٤٢٠ق.
٣٣. طباطبائى حكيم، سيدمحسن، منهاج الصالحين، ج ١، بيروت: دارالتعارف للمطبوعات، ١٤١٠ق.
٣٤. طوسى، ابن حمزه، الوسيلة، ج ١، قم: منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى، ١٤٠٨ق.
٣٥. طوسى، ابوجعفر محمد بن حسن، الاقتصاد الهادى إلى طريق الرشاد، تهران: مطبوعات النجاح، ١٤٠٠ق(ب).
٣٦. طوسى، ابوجعفر محمد بن حسن، التبيان فى تفسير القرآن، ج ٢، بيروت: احياء التراث العربى، بى تا.
٣٧. طوسى، ابوجعفر محمد بن حسن، النهاية فى مجرد الفقه و الفتاوى، ج ١، بيروت: دارالكتاب العربى، ج ٢، ١٤٠٠ق.
٣٨. عاملى، بهاء الدين محمد، الأربعون حديثا، ج ١، قم: جماعة العلماء و المدرسين فى الحوزة العلمية بقم، ج ٣، ١٤٣١ق.
٣٩. عاملى، محمد بن جمال الدين، الدروس الشرعية فى فقه الإمامية، قم: مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين، بى تا(ب).

۴۰. عاملی، محمد بن جمال الدین، القواعد والفوائد، قم: مكتبة المفيد، بی تا (الف).
۴۱. عاملی، محمد بن جمال الدین، غاية المراد فی شرح نکت الإرشاد، ج ۱، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۱۴ق.
۴۲. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، تذکرة الفقهاء، ج ۹، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ۱۴۱۴ق.
۴۳. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، قواعد الأحكام، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۳ق (ب).
۴۴. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، مبادئ الوصول الى علم الاصول، ج ۱، قم: المطبعة العلمية، ۲، ۱۴۰۴ق.
۴۵. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، مختلف الشيعة فی أحكام الشريعة، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۲، ۱۴۱۳ق (الف).
۴۶. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، ج ۱۵، مشهد مقدس: مجمع البحوث الإسلامية، ۱۴۱۲ق.
۴۷. علم الهدی، علی بن حسین، رسائل الشریف المرتضی، ج ۲، قم: مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي العامة، ۱۴۲۱ق.
۴۸. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ج ۳ و ۸، قم: مؤسسه دار الهجرة، ج ۲، ۱۴۰۹ق.
۴۹. فیض کاشانی، محمد بن شاه، مفاتیح الشرائع، ج ۲، قم: مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي عليه السلام، ج ۲، بی تا.
۵۰. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر، ج ۱، بیروت: المكتبة العصرية، ج ۲، ۱۴۱۸ق.
۵۱. قمی، میرزا ابوالقاسم، جامع الشتات فی أجوبة السؤالات، ج ۱، تهران: كيهان، ۱۳۷۱.
۵۲. کلینی، ابوجعفر، کافی، ج ۷، تهران: دار الکتب الإسلامية، ج ۴، ۱۴۰۷ق.
۵۳. کاشانی، حبیب الله، مستقصى مدارک القواعد و منتهی ضوابط الفوائد، ج ۱، قم: المطبعة العلمية، ۱۳۳۶.
۵۴. کاشف الغطاء، جعفر، کشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء، ج ۴، قم: مرکز النشر التابع لمکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۲۲ق.
۵۵. محقق کرکی، نورالدین علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۳، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام، ج ۲، ۱۴۱۴ق.

۵۶. مشکینی، علی، التعلیقة الإستدلالية علی تحریر الوسيلة، ج ۳، قم: دار الحدیث للطباعة و النشر، ۱۳۹۰.
۵۷. مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، ج ۱، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، ۱۳۷۰.
۵۸. مفید، محمد بن محمد، المقنعة، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید رحمته، ۱۴۱۳ق.
۵۹. مکارم شیرازی، ناصر، درس خارج فقه امر به معروف و نهی از منکر، برطرف شدن موضوع امر به معروف و نهی از منکر، <https://eshia.ir/feqh/archive/text/makarem/feqh/98/1398/11/12>
۶۰. نائینی، محمدحسین، فوائد الاصول، ج ۳، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶.
۶۱. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، ج ۱۳ و ۲۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۷، ۱۳۶۲.
۶۲. یزدی نجفی، محمدابراهیم، حاشیه فوائد الاصول، ج ۳، قم: دارالهدی، ۱۴۲۶ق.
۶۳. یوسفی، حسن بن ابی طالب، کشف الرّموز، ج ۱، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۰۸ق.

